

باز باران میبارد،
و چای از دهان می افتد،
در ایوانِ خانه ام بی تو،
تو رفتی و دلم پشتِ سرِ غافله ماند.
کسی آمد،
که کس نیست،
فقط آمد که، کسی باشد.
و گرنه، من هنوز تنه‌ایم.

وحید فاضل
نهم دسامبر دوهزار و چهارده
بریزبن